

قلمرو ادبی: تضاد / مراعات نظیر / اغراق / تشبیه : پر زاغ (مشبه) چون دم طاووس (مشبه به) - دم طاووس (مشبه) پر زاغ : (مشبه به) - مانستی : ادات تشبیه / پرزاغ : نماد زشتی / دم طاووس : نماد زیبایی

قلمرو فکری: نقل شده است که در ناحیه کشمیر شکارگاهی زیبا و چمنزاری خوش آب و هوا وجود داشت که از تصویر و انعکاس گل ها و گیاهان آن پر زاغ مانند دم طاووس زیبا به نظر می آمد و دم طاووس در مقایسه با زیبایی مرغزار مانند پر زاغ، نازیباً به نظر می رسید.

(اوج زیبایی چمنزار)

درفشان لاله در وی چون چراغی ولیک از دود او بر جانش داغی

شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخ زمرد جام باده

قلمرو زبانی: درفشان : درخشان / دود : سیاهی / شقایق : نوعی گل / زمرد : نوعی سنگ سبز رنگ . در اینجا منظور رنگ سبز است. / باده : شراب، می

قلمرو ادبی: قالب شعر مثنوی است چون هر بیت قافیۀ جداگانه دارد. / تشبیه : لاله چون چراغی روشن بود. / کنایه : داغ دار بودن = عاشق بودن / تشبیه : مصراع سوم ، مشبه چو : ادات مصراع چهارم، مشبه به / حسن تعلیل : علت سیاهی درون لاله دود کردن چراغ دانسته / ایهام : داغ ، الف) ماتم ب (داغ و سیاهی / ایهام تناسب: لاله ، چراغ الف) گل لاله ب (چراغدان / جان داشتن لاله : و پا داشتن شقایق : تشخیص

قلمرو فکری : آلاله های وحشی سرخ، مانند چراغ روشن بود اما (در برابر زیبایی آن مرغزار) و از حسد و حسرت آن باغ ، دلش می سوخت و دود سوختن دلش، چون داغی بر سینه اش نمایان بود. شقایق بر روی ساقه خود چنان می نمود که گویی جام باده سرخ رنگ بر روی شاخه سبز قرار گرفته است

بند دوم : و در وی شکاری بسیار، ...تا چه کند. «

قلمرو زبانی: در جمله اول ودوم حذف فعل « بود » به قرینه معنوی / وی: آن (شکار گاه) نشانه سبکی، « وی » برای غیر انسان به کار رفته است. / شکاری : حیوانات شکاری / گشن: پر شاخ و برگ / اختلاف: رفت و آمد / جال: دام برای پرندگان / متواتر : پیوسته / بد حال: آشفته و پریشان، بدظاهر / این مرد را کاری افتاد : برای این مرد کاری پیش آمد / جای نگه دارم : منتظر بمانم ، در جای خود می مانم .

قلمرو ادبی : روی نهادن : کنایه از حرکت کردن ، رفتن / چپ و راست مجاز از همه جا

قلمرو فکری: و در آن شکار گاه حیوانات شکاری فراوانی وجود داشت و پیوسته شکارچیان در آن جا رفت و آمد می کردند . زاغی در اطراف آن شکار گاه بر درختی پر شاخ و برگ لانه داشت. نشسته بود و به اطراف نگاه می کرد. ناگهان صیادی با وضع ظاهری بد و لباسی ضخیم و خشن در حالی که دامی بر گردن داشت و عصایی در دست، به سوی آن درخت آمد . زاغ ترسید و با خود گفت : این مرد به خاطر کاری به این طرف می آید . اما نمی دانم که به قصد شکار من می آید یا دنبال شکار دیگری است. من به هر حال منتظر می مانم و نگاه می کنم تا ببینم چه کار می کند.

بند سوم : صیاد پیش آمدبرای دفع حوادث سلاحها توان ساخت.»

قلمرو زبانی : جال: دام / حبه: دانه // غافل وار: از سر غفلت / ساعتی بود: مدتی گذشت / جمله: همه قومی: گروهی / گرازان: جلوه کنان و با ناز راه رفتن (گرازدن). - نوع «ان» : حالت، فاعلی / گرازان به تگ ایستاد: شادمان و با غرور شروع به دویدن کرد / گفتندی: می نامیدند. (فعل اسنادی) ماضی استمراری / در ضبط آرد: اسیر کند / اضطراب: بی قراری / مطاوعت: فرمانبرداری / هر یک خود را می کوشید: هر کدام برای رهایی خود تلاش می کردند / روزگار گذاشتندی: روزگار می گذراندند. / صواب: درست، صلاح / همگان: همگان، همه

قلمرو ادبی : سر مجاز از رئیس / سرخویش گرفتن کنایه از به راه خود ادامه دادن / تشبیه: از تجارب: (مشبه) سلاح ها: (مشبه به)

قلمرو فکری: صیاد جلو آمد و دام را پهن کرد و دانه را ریخت و در کمین نشست. مدتی منتظر ماند. دسته ای از کبوتران رسیدند رئیس آن ها کبوتری بود که او را مطوقه می نامیدند. و کبوتران در اطاعت و فرمان بری او روزگار می گذراندند. به محض این که دانه را دیدند از سر غفلت پایین آمدند و همگی در دام افتادند و صیاد شاد شد و با ناز و غرور شروع به دویدن کرد. تا آن ها را جمع آوری کند کبوتران بی تابی می کردند و هر یک برای آزادی خود تلاش می کردند. مطوقه گفت: «اکنون وقت گفت و گو و بحث کردن نیست، باید که همگی رهایی دیگران را مهم تر از رهایی خود بدانند و فعلاً مصلحت آن است که همگی با اتحاد و همکاری تلاش کنیم تا دام را از زمین بر کنیم، چرا که رهایی ما فقط از این طریق به دست می آید.» کبوتران از دستور او اطاعت کردند و راه خود را در پیش گرفتند. صیاد به دنبال ایشان دوید، به آن امید که سر انجام خسته شوند و بیفتند. زاغ با خود فکر کرد که به دنبال ایشان بروم و معلوم کنم که سرانجام کار ایشان چه می شود. چرا که من نیز ممکن است به چنین حادثه ای گرفتار شوم و از تجربه ها می توان در حوادث ناگوار بهره گرفت.

بند چهارم: و مطوقه چون بدید..... و صیاد باز گشت.

قلمرو زبانی: او را مطوقه می نامیدند: مطوقه: مسند / قفا: پشت گردن، به دنبال / ستیزه روی: بی شرم، گستاخ به جد: جدی / طریق آن است: راه چاره آن است / خایب: ناامید؛ بی بهره. ترادف معنایی / اشارت: نظر، پیشنهاد / امام: راهنما، پیشوا / راه بتافتند: تغییر مسیر دادند.

قلمرو ادبی : دل از ما برنگیرد کنایه: از ما ناامید نمی شود.

قلمرو فکری: مطوقه وقتی دید که صیاد به دنبال ایشان است به دوستان خود گفت: «این بی شرم در کار ما جدی است و تا از چشم او ناپدید نشویم دست از سر ما بر نمی دارد. راه چاره آن است که به سوی آبادی ها و جنگل ها برویم تا او نتواند ما را ببیند و ناامید و بی بهره بر گردد چرا که در این نزدیکی موشی زندگی می کند که از دوستان من است من به او می گویم تا این بندها را ببرد.» کبوتران پیشنهاد او را راهنمای خود ساختند و راه خود را بر گرداندند و صیاد باز گشت.

بند پنجم: مطوقه به مسکن موش..... به تعجیل بیرون آمد.

قلمرو زبانی: آن موش را زبرا نام بود: نوع «را» فک اضافه / ده: زیرکی / مواضع: جایگاه ها. / از جهت: برای / تیمار بداشته: مواظبت کرده.

قلمرو ادبی : فرمان او نگه داشتند : کنایه از عمل کردن به فرمان ، اطاعت کردن / خیر و شر احوال مشاهده کرده: کنایه از خوبی و بدی های زیادی دیده / گرم و سرد دیده : حس آمیزی و کنایه از با تجربه بوده / تضاد : گرم و سرد :- خیر و شر / صدسوراخ ساختن: اغراق و کنایه از دور اندیش بودن / صد نماد کثرت

قلمرو فکری : مطوقه به مسکن موش رسید. به کبوتران دستور داد: «پایین بیایید.» به فرمان او عمل کردند و همگی پایین آمدند. نام آن موش زبرا بود. با زیرکی فراوان و دانش بسیار و بسیار با تجربه بود و خوبی ها و بدی های بسیار دیده بود. در آن جایگاه برای فرار در روز حادثه سوراخ بسیار درست کرده بود که هر یک به دیگری راه داشت و مطابق با حکمت و مصلحت از آن ها نگه داری می کرد. مطوقه صدا زد که بیرون آی : زبرا پرسید که کیست؟ مطوقه نام خود را گفت . زبرا او را شناخت و به سرعت از سوراخ بیرون آمد.

بند ششم : چون او را در بندِ بلا بسته دید و آلا طاعنان مجال وقیعت یابند.»

قلمرو زبانی : زه آب : تراوش و جوشیدن آب از درز چیزی ، آبی بود که از سنگی یا از زمینی همی زاید به طبع خویش / زه آب دیدگان: چشمه چشم / ورطه : گرداب / در بریدن بند ها ایستاد: شروع به بریدن بندها کرد / التفات: توجه / اولی تر: شایسته تر / حدیث: سخن / نفس: جان / ملامت: سرزنش / تکفل: متعهد چیزی شدن - تکفل کردن : برعهده گرفتن / مناصحت: همدیگر را نصیحت کردن / معونت: یاری / مظاهرت: پشتیبانی / مواجب: ایجاد کننده . وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است / سیادت: بزرگی ، سروری / عقده : گره ، بند / ملول: به ستوه آمده ، اندوهگین / ملالت: دلتنگی، آزرده گی / اهمال: سستی کردن در کاری، فرو گذاشتن / ضمیر: باطن ، درون دل / رخصت: اجازه / فراغ: آسودگی / طاعن : سرزنش کننده / مجال: فرصت / وقیعت: سرزنش ، بدگویی

قلمرو ادبی : بندِ بلا: تشبیه (می توان تشبیه هم دانست) - زه آب دیده (چشمه چشم مانند زه است) / کنایه : زه آب دیدگان گشودن کنایه از « گریستن ، اشک جاری کردن » / کنایه : بر رخسار جوی ها براند: بسیار گریه کرد. / اغراق / استعاره : جوی ها استعاره از « اشک های زیاد » / ضمیر : مجاز از دل / زه آب : مجاز از اشک / ورطه استعاره از دام

قلمرو فکری: وقتی زبرا مطوقه را در بند دید بسیار گریست و گفت: «چه کسی تو را در این سختی و بلا انداخت.» مطوقه گفت : « تقدیر و سرنوشت مرا در این گرداب انداخت.» وقتی موش این سخنان را شنید شروع کرد به بریدن بندهای مطوقه. مطوقه گفت: «ابتدا بندهای دوستان را ببر.» موش به این سخنان توجه نکرد. مطوقه گفت: «ای دوست اول بریدن بندهای دوستان واجب تر است.» موش گفت: «این سخن را زیاد تکرار می کنی ؛ مگر تو جانت را دوست نداری و برای خودت حقی قابل نیستی؟» مطوقه گفت: «مرا به خاطر این سخنان سرزنش نکن چرا که من ریاست این کبوتران را بر عهده دارم و از این جهت آنان بر من حقی دارند. چون ایشان آن چه در حق من لازم بود انجام دادند و با کمک و پشتیبانی ایشان از دست صیاد رها شدم من نیز باید حق آنان به جای آورم و آن چه به دلیل رییس بودن بر من واجب است به انجام برسانم . و می ترسم که اگر شروع به بریدن بندهای من کنی ، خسته شوی و برخی از آنان در بند بمانند و اما چون من در بند باشم - اگر چه خسته باشی - سهل انگاری در حق من را شایسته نمی دانی و بدان راضی نمی شوی و هم این که هنگام بلا با هم شریک بودیم در زمان آسایش هم همراهی شایسته تر است. و گرنه عیب جویان فرصت عیب جویی پیدا می کنند. بند هفتم : موش گفت:.... ایمن بازگشتند.

قلمرو زبانی: مکرم: گرم، بزرگی، بزرگواری / ارباب: صاحبان / مودت: دوستی / موالات: دوست داشتن / ثقت: اعتماد کردن / مطلق: آزاد / عهد: پیمان / صافی تر: خالص تر / ایمن: سالم / سیرت: روش، باطن / قلمرو فکری: موش گفت: «این روش و شیوه ی بزرگان است و نظر دوستان به این خصلت نیکو و این صفات پسندیده در دوستی با تو خالص تر می گردد و اعتماد دوستان به بزرگواری و پیمان داری تو بیشتر می شود.» و سپس با تلاش تمام و میل بسیار بند های ایشان را برید و مطوقه و یارانش آزاد و آسوده خاطر بر گشتند.

کلیله و دمنه، نصرالله منشی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- در باره کاربرد و معنای فعل «ایستاد» در جمله های زیر توضیح دهید.

* گرازان به تگ ایستاد. شروع کرد

* صیاد شادمان در پی ایشان ایستاد. دوید

۲- چهار واژه مهم املائی از متن درس بیابید و معادل معنایی آنها را بنویسید. معونت - مظاهرت - سیادت - مطاوعت - استخلاص

۳- در زبان معیار، حذف شماسه ممکن نیست. در گذشته، گاه، در یک جمله، شناسه به قرینه فعل قبلی حذف می شد. نمونه: شیران غریدند و به اتفاق، آهو را از دام رهانید.

در جمله بالا فعل «رهانید» به جای «رهانیدند» آمده است.

* حال از متن درس نمونه ای دیگر برای حذف شناسه بیابید و بنویسید.

دام برکنندند و سر خویش گرفت - کبوتران اضطرابی می کردند و هر یک خود را می کوشیدند.

قلمرو ادبی

۱- تشبیهات را در بیت های زیر بیابید و در هر مورد، «مشبه» و «مشبه» به را مشخص کنید:

درفشان لاله در وی چون چراغی و لیک از دود او بر جانش داغی

شقایق بر یکی پای ایستاده چو بر شاخ زمرد جام باده

لاله مانند چراغی روشن است / شقایق بر پای بودن: مشبه چو: ادات جام باده بر شاخ زمرد بودن: مشبه به

۲- در عبارت زیر، استعاره را بیابید:

«چون او را در بند بلا بسته دید، زه آب دیدگان بگشاد و بر رخسار، جوی ها براند.» جوی: استعاره از اشک

۳- از متن زیر، کنایه های معادل مفاهیم زیر را بیابید:

* انسان با تجربه (گرم و سرد روزگار چشیده) * نا امید شدن (دل بر گرفتن)

قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید:

در وقت فراغ موافقت اولی تر، و الا طاعنان مجال وقیعت یابند.

در هنگام آسودگی هم، بهتر است در کنار آنها باشم در غیر این صورت سرزنش کنندگان فرصت بدگویی پیدا می کنند.

(۲) مفهوم قسمت های مشخص شده را بنویسید:

(الف) مرا نیز از عدهٔ لوازم ریاست بیرون باید آمد و مواجب سیادت به ادا رسانید. به عنوان رهبر باید وظیفه ام را انجام بدهم

(ب) مگر تو را به نفس خویش حاجت نمی باشد و آن را بر خود حقی نمی شناسی؟ مگر تو جانث را دوست نداری؟

۳- هر یک از بیت های زیر، با کدام قسمت درس ارتباط مفهومی دارد؟

مرّوت نبینم رهایی ز بند به تنها و یارانم اندر کمند سعدی

می ترسم که اگر از گشادن بندهای من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند.

دوستان را به گاه سود و زیان بتوان دید و آزمود توان سنایی

می ترسم که اگر از گشادن عقدهای من آغاز کنی ملول شوی و بعضی از ایشان در بند بمانند، و چون من بسته باشم - اگر

چه ملالت به کمال رسیده باشد- اهمال جانب من جایز نشمیری، و از ضمیر بدان رخصت نیابی، و

نیز در هنگام بلا شرکت بوده است، در وقت فراغ موافقت اولی تر

۴- دو شخصیت زیر را بر مبنای این داستان تمثیلی، تحلیل نمایید و ویژگی های شاخص آن ها را بنویسید.

* زاغ : دورانیدیش و محتاط * مطوّقه : رهبری متعهد و ایثارگر

گنج حکمت مهمان ناخوانده

آورده اند که وقتی مردی به مهمانی « سلیمان دارانی » رفت. سلیمان آنچه داشت از نان خشک و نمک در پیش او نهاد و بر سبیل اعتذار این بر زبان می راند:

گفتم که چو ناگه آمدی، عیب مگیر چشم تر و نان خشک و روی تازه

مهمان، چون نان بدید، گفت: « کاشکی با این نان، پاره ای پنیر بودی. »

سلیمان برخاست و به بازار رفت و ردا به گرو کرد و پنیر خرید و پیش مهمان آورد. مهمان چون نان بخورد، گفت:

« الحمدالله که خداوند، عزّ و جل، ما را بر آنچه قسمت کرده است، قناعت داده است و

خرسند گردانیده. »

سلیمان گفت: « اگر به داد خدا بودی و خرسند نمودی، ردای من به بازار به گرو

نرفتی! »

جوامع الحکایات و لوامع الروایات، محمد عوفی

قلمرو زبانی : بر سبیل اعتذار این بر زبان راند : از راه عذر خواهی این بیت را خواند/ پاره ای : تکه ای، مقداری / نمودی ، نرفتی ، بودی : می بود « ماضی استمراری » / ردا : جامه / گروه : چیزی که قرض گیرنده نزد قرض دهنده گذارد تا پس از ادای قرض مسترد شود. /

قلمرو ادبی : نان و پنیر و نمک : مراعات نظیر

قلمرو فکری: این داستان دو موضوع مهم را به چالش می کشد : یکی « قناعت » و دیگر « دستاویز ساختن قناعت » یعنی شیادی و فریب کاری. سلیمان دارانی، چهره قناعت پیشگی واقعی است و مهمان، چهره شیادی که ادای قانع بودن را درمی آورد تا بفریبد. حکایت با جمله قصار طنز آمیزی به نتیجه نشست که حکم مثل یافته است، و این خود به جنبه هنری و ماندگاری آن می افزاید.